**بسمه تعالی**

**طرح مجموعه عروسکی:**

**رویـا**

**طراح :**

**محمدتقی اسماعیلی**

**شناسنامه ی طرح :**

نام مجموعه : رویا

تعداد قسمت ها : 30

زمان هر قسمت : ۱۵ دقيقه

**اهداف طرح :**

1- ارابه های آموزه های قصص ایرانی در قالبی سرگرم کننده و خیال انگیز به كودكان .

۲-دانش افزایی کودکان نسبت به آداب اجتماعی و شئونات فرهنگی .

۳- بازنمایی نقش تاثیرگذار و سازنده ی قصه ها در تعلیم و تربیت کودکان .

۴- ایجاد روحیه ی نشاط در كودكان .

۵. تقویت روحیه ی خودباوری در کودکان .

**شرح کلی داستان :**

آنچه در ادامه می آید ، مجموعه ای است عروسکی که برای گروه سنی کودک تولید خواهد گردید . این مجموعه بر محور داستان زندگی فردی به نام رویا کاتب پیش می رود و با تغيير و تحول های حادث در این داستان ، مخاطب نیز با برخی از شیوه های صحیح برخورد با مشکلات آشنا خواهد گردید .

هر قسمت از این مجموعه ی ۲۶ قسمتی ، دارای موضوعی فرعی بوده و متناسب با آن موضوع ، قصه ای برای مخاطب روایت می شود . برای نقل قصه ها از فضای عروسکی ، شعر ، موسیقی و سرود استفاده خواهد شد تا با ایجاد فضایی شاد و مطلوب برای کودکان ، زمینه ای مناسب برای انتقال هرچه بهتر مفاهیم و آموزه های این مجموعه عروسکی نیز فراهم آيد.

**شخصیت ها :**

1- رويا كاتب/ ۲۵ ساله ، نویسنده و مربی مهد ، با همسرش بابک که پسر عموی او نیز هست زندگی می کند ، آنها مدتکمی است که ازدواج کرده اند ، به دلیل علاقه ای که به بچه ها دارد علاوه بر شغلش برای کودکان داستان می نویسد .

۲- بابک / همسر رويا ، در یک شرکت خصوصی مشغول به کار است ، بیشتر وقت ها برای ماموریت به شهر های دیگرمی رود به همین دلیل اکثر اوقات در خانه نیست .

٣- مادر بزرگ/ مادر بزرگ رویا و بابک ، در روستا زندگی می کند ، گاهی اوقات برای دیدن نوه هایش به خانه آنها آمده وبه آنها سر می زند ، او همسر خود را که پدر بزرگ رویا و بابک است چندین سال پیش از دست داده .

۴- آقای مقصودی / ناشر کتاب که با رويا همکاری دارد البته آقای مقصودی حضور فیزیکی ندارد فقط به صورت تلفنی بارویا کاتب در ارتباط است.

گوساله ها که شخصیت های عروسکی مجموعه هستند ، ۶ گوساله به نام های تپلی ، پیشونی سفید ، خانم گلی ، حنایی ، مخملی و خال خالی که همراه پدر مادرشان در خانه مادربزرگ رویا زندگی می کنند .

1- آقا گاوه/پدر گوساله ها ، شخصیتی جدی دارد و سعی دارد گوساله هایش با ادب و منظم بزرگ شوند .

۲. خانم گاوه / مادر گوساله ها ، بسیار مهربان است ، گوساله هایش را خیلی دوست دارد همیشه سعی می کند که آقا گاوه ازاشتباهات گوساله ها مطلع نشود و خودش آنها را متوجه اشتباهشان می کند .

٣- تپلی / مذكر ، گوساله ای تپل و با مزه است ، پرخور است ، قد کوتاهی دارد ، شاد است و همیشه می خندد و چون کمی و تند تند صحبت می کند بانمک به نظر می رسد .

۴- پیشونی سفید / مذكر ، با هوش ، نکته سنج و همیشه سعی دارد دیگران را راهنمایی کند ، به همه چیز دقت می کند وکنجکاو است ، بیشتر اتفاقات و مشکلاتی که بین گوساله ها رخ می دهد در صورت نبود پدر و مادرشان توسط پیشونی سفید حل می شود ، پیشونی سفید چند سالی از بقیه گوساله ها بزرگتر است .

5. خانم گلی / مونث ، دختری بسیار احساساتی و حساس ، گل ها را خیلی دوست دارد به همين دليل بيشتر وقتش را صرفرسیدگی به گلها می کند همیشه هم یک شاخه گل کنار گوشش می گذارد ، سر هر چیز کوچکی گریه می کند ، کمی خیال پرداز است .

6- حنایی / مونٹ،پرحرفاست،دوستداردهمیشهموردتوجهقراربگیرد،سعیداردازهرفرصتیاستفادهکندکههمهاز او تعریف و تمجيد كنند ، چون از همه ی گوساله ها کوچکتر است همیشه می خواهد با آنها رقابت کند که بیشتر اوقات دچار مشکل شده و اشتباه می کند اما به کمک دیگر گوساله ها و پدر و مادرش و گاهی خاله رویا متوجه اشتباهش می شود .‌‌  
7- خال خالی و مخملی ، دوقلو هستند ، هردو گوساله مذكر هستند ، شخصیت های بسیار نزدیک به هم داشته و بیشتر کارهایشان یکسان است ، به همین دلیل بیشتر مواقع دیگران آنها را اشتباه می گیرند ، اهل شيطنت و بازیگوشی هستند اما با این حال بسیار مهربانند و به حرف های پدر مادرشان و خاله گوش می کنند ، دوست ندارند دیگران از آنها ناراحت شوند و در صورت بروز چنین مشکلی زود دست به کار می شوند که از دلشان درآورند

**طرح کلی:**

رویا و بابک از دوران کودکی با هم بزرگ شده و هم بازی بوده اند . رویا این بار تصمیم گرفته است که داستان کودکی خودشان و ۶ گوساله ای که در آن زمان در خانه ی مادر بزرگشان ( که در روستا بود ) زندگی میکردند را بنویسد.

مادر بزرگ رویا که در روستا زندگی می کند سالها پیش ۶ گوساله و ۲ گاو را که پدر و مادر گوساله ها بودند نگهداری می کرد .

رویا و بابک همیشه به هوای گوساله ها و بازی با آنها به روستا می رفتند و تمام وقتی که در آنجا بودند را با گوساله ها سرگرم شده و سپری می کردند. حالا رویا می خواهد ماجراها و اتفاقاتی که در آن زمان رخ داده است را به شکل داستانی نوشته و به چاپ برساند. گاه گاهی که مادر بزرگ به خانه آنها می آید با یاد آوری اتفاقات گذشته و قصه هایی که برای رویا تعریف می کند به او در نوشتن داستانش کمک می کند .

بابک که کارمند یک شرکت خصوصی است راهی یک ماموریت ۱۰ روزه میشود و رويا پس از بدرقه ی او به محل کار خود می رود. پس از بازگشت به خانه ، پشت میز مطالعه خود نشسته و چند برگ كاغذ را مقابل خود قرار می دهد ، بعد از نوشتن چند سطری به فکر فرو میرود ... ( ما افکار و خیالات رویا را در زمان گذشته می بینیم که رویا دختری ۶-۷ ساله و بابک پسر بچه ای ۱۰ ساله به همراه ۶ گوساله بازیگوش ...)

خاطرات را مرور کرده و شروع به نوشتن داستان می کند . هر بار که می خواهد داستان را بنویسد این خاطرات را مرور کرده و هر بار ما قسمتی از گذشته ی آنها را خواهیم دید ( در واقع موضوعاتی که قرار است سوژه ی قسمت های مختلف مجموعه شوند در این بخش نشان داده خواهند شد ) این خاطرات در خانه ی روستایی با در چمن زاری که گاو ها برای چرا به آنجا میرفتند نمایش داده خواهد شد. فردای آن روز که دوباره به سراغ داستان می رود تا ادامه آن را بنویسد متوجه تغييراتی در آن می شود . قسمت هایی از داستان پاک شده و با تغییر یافته است .

فکر می کند که بایک به خانه برگشته به همين دليل سریعاً به او زنگ می زند اما بایک می گوید که به خانه برنگشته و هنوز در ماموریت می باشد . رویا که ترسیده است خانه را گشته و وقتی که مطمئن می شود کسی در خانه نیست مشغول نوشتن ادامه داستان می شود

اما روز بعد هم همین اتفاق تکرار می شود ، قسمت هایی که کار های اشتباه و خطاهای گوساله ها در آن نوشته شده بود پاک شده یا جایگزین دیگری برای آن قسمت ها نوشته شده است . رویا که از این اتفاقات سردرگم شده سعی میکند که علت را پیدا کند اما هرچه فکر میکند میبیند که کسی به نوشته ها دسترسی نداشته و مسلماً هیچکس نمی توانسته این تغییرات را به وجود بیاورد. این بار هم بی آنکه پاسخی بیاید شروع به نوشتن ادامه ی داستان می کند. اما کم کم متوجه صدا ها و اتفاقاتی در خانه می شود جا به جا شدن لوازم و .. صداها رفته رفته بیشتر شده و بر ترس رویا می افزاید.

رویا متوجه وجود اشخاصی در خانه می شود ، گذر سایه ها و جا به جا شدن وسایل و صدا های مکرر باعث اطمينان او می شوند . اما با این حال او سعی بر این دارد که خود را قانع کند که این صدا ها خيالات است و چون چند روزیست تنها مانده دچار این خیالات شده . اما واقعیت چیز دیگریست و خود او نیز این را می داند.

یک روز که صداها بیشتر شده رویا به دنبال صدا رفته و ناگهان با چند گوساله که در مقابل او ایستاده اند مواجه می شود . هم رویا و هم گوساله ها خشکشان زده است. هیچ کدام حتى كلمه ای بر زبان نمی آورند . که ناگهان تلفن به صدا درآمده و .

این گوساله ها همان گوساله هایی هستند که در دوران کودکی هم بازی رویا و بابک بودند. آنها هنگامی که رویا به محل کار خود می رفت به خانه او می آمدند تا از نوشته شدن خطا هایشان در داستان او که در دوران کودکی انجام داده اند جلوگیری كنند

رويا که هنوز از وضعیت پیش آمده متعجب است و این اتفاق برایش غیر قابل باور است مجبور است که هم وجود گوساله ها را بپذیرد و هم داستان ها را طوری تغيير دهد که گوساله ها که اکنون با او در ارتباطند ناراحت نشوند یا به قول خودشان آبرویشان پیش خوانندگان داستان که همان بچه ها هستند حفظ شود.

در این میان آقای مقصودی که مسئول چاپ داستان رویاست او را از وقت چند روزه ای که برای اتمام داستان در اختیار دارد مطلع می کند .

رویا که تمام سعی خود را می کند تا داستان را به موقع تمام کند این بار با مشکل جدیدی رو به رو می شود. بابک بی خبر از اتفاقات این چند روز کمی زودتر از سفر برمی گردد .

رويا سعی دارد وجود گوساله ها را از بابک پنهان كند ، رفتار های او برای بابک عجیب به نظر می رسد ، بایک گوساله ها را نمی بیند و به همین خاطر فکر می کند که رویا این روزها خيالاتی شده و داستانی که می نویسد روی او تاثیر گذاشته .

پس از مدتي رويا سعی می کند ماجرا را برای او توضیح دهد اما بابک حرف های او را باور نمی کند و اعتقاد دارد که چنین چیزی غیر ممکن است . اما رويا می کوشد که به او ثابت کند که اگر خاطرات آن دوران و وجود گوساله ها را بپذیرد آنها را خواهد دید .

بابک گاهی صدا هایی می شود اما باز هم نمی خواهد که حرف های رویا را قبول کند تا اینکه رويا كم كم موفق می شود بابک را قانع کند که این مسائل امکان پذیر است . فقط کافیست تخیلات کودکانه خود را زنده کند و در واقع اگر دنیای کودکانه را باور کند و کودکی خود را به یاد بیاورد و ماجراهایی که آن زمان اتفاق افتاده را به خاطر آورده و قبول كند گوساله ها را خواهد دید.

پس از اتفاقاتی که رخ خواهد داد بابک نیز موفق به دیدن گوساله ها شده و در آخر داستان را با هم به پایان می رسانند .

**موضوع هایی که در قسمت های مختلف این مجموعه مورد پرداخت خواهند بود عبارتند از :**

- امانتداری

- مسئولیت پذیری

- احترام به بزرگ تر ها

- رعایت حقوق همسایه ها

- نظم پذیری

- بهانه جویی

- نوع دوستی

- خود باوری

- عفو و گذشت

- خواستن ،توانستن است

- مهمان نوازی

- رعایت حقوق دیگران

- ابراز وجود

- جديت و اراده داشتن

- ساده زیستی

- دوستی و مودت

- پای بندی به عهد

- صداقت

- دور از تکنولوژی

- دوستانی دردنیای واقعی

- انتخاب برنامه ها وباز ی های مناسب

- تفریح مجازی یا واقعی؟

- من حسادت نمی کنم

- دوست خوب

- خدا دوست من است

- شکرگزاری

- من از تاریکی نمی ترسم

- بالا بردن اعتماد به نفس

- چه چیرهایی ارزشمنداست؟

- رهایی ازاسترس

- خانواده مهم تر است

- عصبانی شدن همیشه بد نیست

- قرار نیست حوصله ات سربرود

- دربرابر دوستان لاف زن چه کنم؟

- کمک کردن در کارهای خانه

- خجالتی بودن بدنیست

- هراشتباه، یک تجربه

- راز داری

- زود قضاوت نکن

- هم فکری با والدین

- لجبازی

- کودک مهربان

- تاثیرگذار یا تاثیرپذیر؟

- خودخواهی

- ورزش وسلامتی

**نمونه داستان**

" عینک "

رویا همینطور که با عجله صبحانه اش را می خورد میز را برای گوساله ها آماده می کند ، تپلی خمیازه کشان وارد می شود بعد از سلام و صبح بخیر اظهار گرسنگی می کند و به طرف میز می رود. رویا خارج شده برای جمع کردن لوازمش به سمت میز کارش می رود ، لباس هایش را پوشیده و آماده رقتن می شود با عجله به سمت میز برگشته و می خواهد عینکش را بردارد که ناگهان صدای شکستن چیزی به گوش می رسد. هراسان وارد آشپزخانه شده و تپلی را می بیند که مات و مبهوت به رویا نگاه می کند سپس نگاهش را از او دزدیده و نگاهی به زمین می اندازد ، رویا که از دیدن شیشه ی شکسته ی مربا بر زمين كلافه شده نگاهی از روی عصبانیت به تپلی کرده و شروع به مربا و شیشه ها می کند ، سریع کار را تمام کرده و با عجله از خانه خارج می شود . تپلی پشیمان از کار خود از به طرف اتاق می رود در همین هنگام خال خالی و مخملی با انرژی از اتاق خارج شده و سر به سر تپلی می گذراند اما تپلی اظهار بی حوصلگی کرده و وارد اتاق می شود دوقلو ها هنگام گذشتن از کنار میز کار رویا ناگهان متوجه چیزی شده و نگاهي شيطنت آمیز به هم می کنند و به طرف میز می روند .

دوقلو ها بر سر عینک خاله دعوا می کنند ، عینک روی چشم های خال خالیست و مخملی تلاش می کند عینک را از او بگیرد. خال خالی همه چیز را تار می بیند و احساس سرگیجه دارد اما باز هم حاضر نیست عینک را بدهد.

پیشونی سفید وارد شده و بین هیاهوی آنها سعی دارد عینک را از آنها بگیرد اما دوقلو ها از این کار خود داری می کنند . پیشونی سفید از معایب زدن عینک دیگران برای آنها توضيح ميدهد ، پس از کلی توضيح خال خالی را قانع می کند که عینک را از چشمش بردارد اما اینبار مخملی لجبازی کرده و می خواهد عینک را به چشمش بزند که عینک در دستش می شکند .

اینبار شروع به مقصر دانستن یکدیگر و دعوا کردن می کنند اما پیشونی سفید آنها را آرام کرده و می گوید که با این کارها عینک خاله درست نخواهد شد . با سر و صدایی که به راه انداخته اند باعث می شوند که حنایی و خانم گلی هم به جمع آنها اضافه شودند و شرح ماجرا را جویا می شوند ، حنایی که از همه کوچکتر است و دنبال فرصت می گردد که خودش را پیش خاله عزیز کند می گوید که ماجرا را به خاله خواهد گفت اما خال خالی و مخملی از او خواهش می کنند که این کار را نکند و پیشونی سفید نیز این کار حنایی را بسیار ناپسند دانسته و به او تذکر می دهد که این کار او خبرچینی ست و اصلا کار خوبی نیست ، خاله هم از این کار او خوشش نخواهد آمد.

دوقلو ها عینک را برداشته و به اتاق می روند ، خال خالی همچنان سرگیجه دارد . رویا به خانه برمی گردد اما کسی به استقبالش نمی آید ، متعجب وارد شده و با صدای بلند سلام کرده و گوساله ها را صدا می کند ، گوساله ها به سمت خاله آمده و به او سلام می کنند اما خال خالی بین آنها نیستند .

ناگهان رویا یادش می افتد که عینک را در خانه جا گذاشته ، به سمت میز کارش می رود اما آن را پیدا نمی کند ، به سمت گوساله ها برگشته و از آنها می پرسد که عینکش را ندیده اند ؟ هیچکس جوابی نمی دهد ، همه ساکت هستند که ناگهان مخملی شروع به گریه می کند و پشت سر هم از خاله معذرت می خواهد ، رویا متوجه شده اتفاقی افتاده سعی دارد او را آرام کند ، مخملی داستان را تعریف کرده و او را پیش خال خالی که به خاطر سر دردش روی تخت خوابیده می برد. خاله گوساله ها را دور خود جمع کرده و با اشاره به خال خالی از آنها می خواهد که دیگر این کار را انجام ندهند ، والا دچار چنین مشکلی خواهند شد و می گوید که عینک وسیله ای شخصی و فقط مناسب صاحب آن است و عینک هرکس متناسب با میزان ضعف بینایی شخص ساخته شده و اگر کسی احساس می کند که در بینایی خود مشکل دارد باید به پزشک مراجعه کند .

رویا در حال نوشتن است ، او می خواهد ماجرایی را که امروز برای گوساله ها اتفاق افتاده به شکل قصه ای در کتابش بیاورد ، همین طور که مشغول نوشتن است خال خالی و مخملی وارد شده کنار خاله می ایستند می خواهند چیزی بگویند

اما دست دست می کنند ، یکباره هر دو با هم از خاله می خواهند که آنها را ببخشد . خال خالی می گوید که دیگر این کار را نخواهد کرد و مخملی از خاله می خواهد که این موضوع را در داستانش ننویسد چون آبروی آنها پیش بچه ها خواهد رفت و خال خالی نیز گفته ی او را تایید کرد. خاله حرف گوساله ها را به شرط این که آنها قول دهند دیگر به وسایل دیگران بخصوص لوازمی مثل عینک که استفاده از آنها برای خود شخص خطر ناک است دست نزنند این کار را خواهد کرد.

آنها قبول کرده و رویا دوباره شروع به نوشتن می کند .

**"بازی اینترنتی"**

نصف شب است. رویا تنها دراتاق تاریک خود زیر چراغ مطالعه درحال نوشتن داستان است. رویا صدای موزیکی مهیج وتندی را که به سختی به گوش می رسد را می شنود. احساس می کند که خیالاتی شده است وگوشش از بی خوابی زنگ می خورد. دوباره به نوشتن ادامه می دهد بعد از چند دقیقه ایی مجدد صدا را می شنود این بار که بیشتر دقت می کند صدای حرف زدن هم می شنود رویا می ترسد از صندلی خود بلندشده وگوشهایش را تیز میکند تا دقیق تر بشنود که باز صدا کمتر می شود بطری آبی که روی میزش دارد به سر می کشد تا خوابش بپرد ودوباره به نوشتن ادامه می دهد که باز صدا را می شنود این بار تصمیم می گیردو ازاتاقش خارج می شود تا بدنبال صدا برود به اتاق به اتاق گوساله ها می رود هر6 تا خواب هستن وصدا هم قطع شده است دیگرهیچ صدایی به گوش نمی رسد رویا باز احساس می کند که خیالاتی شده است به اتاقش برگشته چراغ مطالعه را خاموش می کند وبه رختخوابش می رود.

صبح شده رویا به سمت آشپزخانه می رودتا میز صبحانه را بچیند. گوساله ها یکی یکی با سلام وصبح بخیر وارد آشپزخانه می شوند بجز حنایی.

رویا گوساله ها را می شمارد وکم بودن یکی را اعلام می کند وازبقیه جویا می شود که کجاست خال خالی ومخملی که معمولا همزمان دوتایی حرف می زنند به رویا می گویند که حنایی هنوز بیدار نشده است .پیشونی سفید از بیدار نشدن حنایی کنجکاو شده وبه اتاق او می رود حنایی را سعی می کند بیدار کند که حنایی حرفهای چرت وپرت که در بازی های اینترنتی معمولا استفاده می شود، را با صدای بلند و خواب آلود تند تند تکرار می کند. پیشونی سفید ترسیده وعقب عقب ازاتاق خارج می شود وازاینکه نتوانسته موفق شودمایوس به آشپزخانه بر می گردد. رویا عجله دارد سریع صبحانه را خورده وازخانه خارج می شود. همه گوساله ها برای شکرگزاری دستشان را بالا می برند و همگی بجز تپلی از سر میز بلند شده و هرکدام دنبال کار خودشان می روند. تپلی هنوز با آرامش درحال خوردن است.

خانم گلی طبق معمول به حیاط سراغ باغچه ی گلها می رود، پیشونی سفید دوباره سراغ حنایی می رود وازترسش وارد اتاق او نمی شود وازلای در او را می پاید حنایی خواب است وخروپف می کند وبازهم هرزگاهی هذیان می گوید ولگد پرت می کندو...

خال خالی ومخملی پشت میز مبل می نشینند واز کاغذهای رنگی وقیچی وچسبی که روی میز قراردارد کاردستی درست کنند ودرمورد موضوع کاردستی باهم گفتگو می کنند. تپلی هم کشان کشان ازسمت آشپزخانه خودش را به آنها می رساند وکنارمیز می نشیند.رویا به خانه بر می گردد همه سرمیزناهار جمع می شوند حنایی به زور رویا از خواب بیدار می شود وسرمیز می نشیند. همچنان خواب آلود هست وباکسی صحبت نمی کند و میلی هم به خوردن غذا ندارد رویا اصرار به خوردن می کند ولی حنایی نمی تواند بخورد . حنایی دست به لیوان می برد تا آب بخورد که لیوان از دستش افتاده و می شکند وهمه نگاه ها متعجب به حنایی بر می گردد رویا متوجه می شود که دستان حنایی لمس شده است . پیشونی سفید بیشتر حنایی را زیر نظر دارد ونسبت به رفتارهای غیرعادی حنایی کنجکاوتر می شود. پیشونی سفید باخاله رویا درمورد حنایی پچ پچ میکند هردو مشکوک وکنجکاو هستند.پیشونی سفید تصمیم می گیرد که امشب نخوابد و حنایی را بپاید تا شاید چیزهایی به دستش بیاید وهمین کارراهم می کند. شب شده وخاله رویا درحال نوشتن داستان امروز حنایی است. همه گوساله ها خواب هستند وپیشونی سفید سعی می کند که نخوابد و تند تند پاورچین پاورچین پشت در اتاق حنایی می رود و گوش می دهد برای سومین بار که پشت در می رود صدا هایی را می شنود ازلای در نگاه می کند چیزی نمی بیند این بار بیشتر دقت می کند نور ضعیفی را می بیند که از زیر پتوی حنایی بیرون زده است. هرزگاهی صدای خنده ها، عصبانیت حنایی، وموزیک خشن بازی را می شنود سریع خود را به اتاق رویا می رساند وبا رویا به اتاق حنایی بازمی گردد رویا وارد اتاق شده و حنایی دستپاچه می شود و گوشی موبایل رویا را برمی داشته، زیر پتو قایم می کند ولی نور گوشی مشخص است وکسی ازپشت گوشی حنایی را صدا می زند که بازی را ادامه بدهد. خاله رویا گوشی را از دست حنایی گرفته وچراغ اتاق را روشن می کند و اورا متوجه کارهای اشتباهش می کند .رویا ازدست حنایی ناراحت است که چرا بدون اجازه دست به وسایل او زده است. از معایب و ضررهای بازی های اینترنتی دراین وقت شب برا ی حنایی می گوید و پیشونی سفید هم حرفها وتوصیه های خاله را تایید می کند. حنایی متوجه اشتباهاتش شده وقول می دهد که دیگر بی رویه بازی نکند و خاله رویا تاکید می کند که حفظ تعادل در انجام هرکاری لازم است. پیشونی سفید به حنایی اشاره می کند که رویا داستان امروز تورا می نویسد واینطوری آبروی تو پیش بقیه می رود وحنایی به رویا التماس می کند تا اورا ببخشد وداستان را ننویسد ولی رویا قبول نمی کند.

**"یک کار خطرناک"**

روز جمعه وتعطیل است.رویا در حال نظافت اتاقش و وسایل های شخصی خودوبابک است. ازنبودن بابک احساس دلتنگی می کند. رویاسراغ تلفن همراهش می رود وبا بابک تماس می گیرد.جویای حال اوشده وزمان برگشتش را ازماموریتی که رفته است سوال می کند. حنایی وپیشونی سفید وخانم گلی در اتاق خودشان لب پنجره رو به حیاط نشسته اند و ابراز بی حوصله گی می کنند.

خانم گلی برای اینکه سرگرم شوند پیشنهاد می دهد که باهم به حیاط بروند وبه گلها رسیدگی کنند. حنایی وپیشونی سفید مخالفت می کنند . خانم گلی ناراحت می شود. حنایی پیشنهاد دیگری می دهد تا درکار خانه به رویا کمک کنند. خانم گلی وپیشونی سفید مخالفت می کنند. پیشونی سفید که همیشه کنجکاو است ودرپی اکتشافات جدید، پیشنهاد می دهد یک آزمایشی را که به تازگی از یک کتاب علمی یاد گرفته را باهم انجام بدهند. خانم گلی و حنایی موافق می شوند . پیشونی سفید وسایل وموادی را که لازم است را مطرح کرده و برای جمع کردن وسایل به آشپزخانه می روند پیشونی سفید اسم مواد را تکرار می کند وحنایی وخانم گلی هم از کابینت ها جمع می کنند (آرد، نمک، آب، بطری، کبریت، جوش شیرین و سرکه) هرسه بعداز جمع کردن وسایل ها به حیاط می روند. داخل باغچه کنارگلهای خانم گلی شروع به هم زدن مواد می کنند تا ماکت کوهی را برای آزمایش علمی کوه آتشفشان آماده کنند. خانم گلی نگران گلهایش است و استرس خراب شدن گلها را دارد و تندتند به حنایی وپیشونی سفید تاکید می کند که مراقب گل های او باشند. رویا درداخل خانه سرش گرم کار خودش است. هرسه گوساله بعد از درست کردن کوه جوش شیرین وسرکه را داخل بطری شیشه ایی می ریزند با اولین جرقه شعله کبریتی که حنایی دردست دارد بطری منفجر می شود و داخل باغچه آتش سوزی راه می افتد. رویا در اتاقش مشغول نوشتن داستان دیروز گوساله ها است . به صدای انفجاری که مثل انفجار ترقه است از پشت میز مطالعه ش سریع بلند می شود وخود را به کنارپنجره اتاق می رساند.بوی بسیار بدی حیاط را پرکرده و هرسه گوساله از ترسشان هرکدام در گوشه ایی از حیاط پناه گرفته اند وخانم گلی زار زار گریه می کند وحنایی از ترس زبانش بند آمده وپیشونی سفید هم از ترسش پاهایش سست شده وروی زمین نشسته ودیگر نمی تواند بلندشود.

رویا خود را به حیاط کنار باغچه می رساند. سعی می کند گوساله ها را آرام کند وبه آنها دلداری می دهد وماجرا را از آنها می پرسد حنایی با لکنت ماجرا را تعریف می کند وخانم گلی همچنان گریه می کند و رویا را بغل می کند. پیشونی سفید هی تکرار می کند غلط کردم غلط کردم من کردم ببخشید من کردم .رویا به رفتار پیشونی سفید می خندد و به هرسه آنها توضیح می دهد که چنین آزمایشاتی را هرچند ساده، نباید بدون دخالت بزرگترها انجام داد . چون آنها مقدار ترکیب مواد را ندانسته اند، بجای بطری پلاستیکی ازبطری شیشه ایی برای ترکیب سرکه وجوش شیرین استفاده کرده اند. و برا ی ایجاد حرارت از کبریت که از لحاظ علمی کاملا اشتباه می باشد استفاده کرده اند و انفجار رخ داده است.

بخاطر اشتباه آن روزگوساله ها چندتا ازگلهای خانم گلی از بین رفته و خانم گلی گریه می کند، قسمتی از موهای سر حنایی براثر حرارت شعله سوخته وناراحت است وازرویا سوال می کند که خیلی زشت شده یانه، وپیشونی سفید هم دستش سوخته و از درد سوختگی انگشتش را ازدهانش بیرون نمی آورد. رویا بعد از توصیه هایش به گوساله ها به آنها می گوید که داستان دیروزتان تمام نشده یک اتفاق دیگر درست کردید. از آنها می خواهد تا ریخت وپاش هایی را که برای آزمایش شان در آشپزخانه راه انداخته بودند را جمع کنند . رویا و گوساله ها به سمت خانه حرکت می کنند.

"رازحوضچه"

مخملی وخال خالی در حال پچ پچ کردن هستند رویا امروز سرکار نرفته چون کسالت دارد واحساس می کند که سرما خورده است. رویا اتاق درتختخواب درحال خواندن کتاب است. خانم گلی درآشپزخانه در حال پختن سوپ برای رویا است. خانم گلی احساس بزرگی می کند . تپلی در آشپزخانه است او سراغ یخچال رفته تا چیزی برای خوردن پیدا کند.خانم گلی اورا نصیحت می کند که کم بخورد. مخملی وخال خالی وارد اتاق رویا می شوند ، رویا ازآنها می خواهد که از اتاق بیرون بروند تا آنها هم دچار سرما خوردگی نشوند. مخملی وخال خالی ابراز بی حوصله گی می کنند و به سمت آشپزخانه می روند.خانم گلی به آنها پیشنهاد می دهد که به حیاط بروند و کمی آنجا بی سروصدا بازی کنند تا رویا هم استراحت کند وازآنها می خواهد تپلی را هم به همراه خودشان به حیاط ببرند تا شاید دست از خوردن بکشد.

مخملی وخال خالی وتپلی به حیاط می روند وآنجا کنار حوضچه آب شروع به بازی می کنند مخملی خسته شده و لب حوض می نشیند . دم خود را داخل حوض آب کرده و تکان تکان می دهد. هرزگاهی هم آب را به سمت تپلی پخش می کند واو را خیس می کند. ولی تپلی متوجه نمی شود که چکه های آب از کجا به سروصورتش می بارد. تپلی خیال می کند که باران می بارد سرش را به سمت آسمان بالا می گیرد ولی خبری نیست چون هوا هم خیلی گرم وآفتابی است. دوباره به بازی خود با خال خالی ادامه می دهد. مخملی این بار دم خود را به سمت خال خالی نشانه می گیرد و اورا آبپاشی می کند. خال خالی و تپلی با هم گفتگو می کنند که انگار باران می بارد و مخملی به هردوی آنها می خندد و می گوید که دراین هوای آفتابی که یک تکه ابر نیست چطور باران می بارد. تپلی و خال خالی حرف مخملی را قبول می کنند ودوباره سرگرم بازی می شوند. مخملی ریز ریز می خندد و دوباره خال خالی را خیس میکند . خال خالی با خنده های مخملی متوجه می شود که او شیطنت می کند وخیس کردن کار مخملی است. خال خالی از جا بلند می شود چشمش به دم مخملی که داخل حوض آب انداخته است می افتد . می ترسدو فریاد بلندی می کشد به مخملی تاکید می کند که اصلا تکان نخورد.مخملی هراسان ازاو سوال می کند که چه شده است. تپلی هم با صدای خال خالی بلند شده وبه سمت حوض آب می رود واوهم فریاد می کشد. مخملی بیشتر می ترسد. خال خالی اذعان می کند که دم مخملی کنده شده است واگر تکان بخورد تکه دمش می افتد ته حوض و کسی نمی تواند آن را بردارد. مخملی شروع به گریه کردن می کند. و ازاینکه دمش کنده شده است خیلی ناراحت است و از تپلی وخال خالی عذرخواهی میکند که آنها رااذیت کرده است بخاطر همین خدا اورا تنبیه کرده است. خال خالی به سمت خانه می رود و رویا را صدا می زند .رویا بی حال کتاب در دست خودش را به حیاط می رساند وجویای اتفاقی که افتاده می شود . خال خالی ماجرا را توضیح می دهد ومخملی لب حوض نشسته وتکان نمی خورد وگریه می کند تپلی هم با گریه ها ی مخملی احساساتی شده اوهم گریه می کند. رویا نزدیکتر رفته و خم می شود ودم مخملی را نگاه می کند ویکباره از خنده روی زمین می نشیند. مخملی و خال خالی وتپلی هرسه از خنده رویا تعجب می کنند. رویا همان لحظه تکه چوبی را ازداخل باغچه برداشته و داخل حوض آب می کند. تکه چوب همانند دم مخملی به دوتکه تقسیم می شود. به آنها توضیح می دهد که وقتی هر چیزی را داخل آب بکنید این اتفاق شکست رخ می دهد الان هم دم مخملی داخل آب رفته وشکست اتفاق افتاده به این شکست می گویند شکست نور. رویا از مخملی می خواهد که ازلب حوض بلند شود.همگی می بینند که دم مخملی سالم است و دوتکه نشده است.مخملی دمش را بغل می کند و می بوسد ونفس عمیق می کشدو همه می خندند.

"من حسادت نمی کنم"

نزدیک ظهراست. گوساله ها هرکدام در اتاق شان مشغول کاری هستند. رویا دفترنشریه رفته تا قصه های جدیدش را به چاپ برساند. مخملی وخال خالی ته تغاری گوساله ها در حال نقاشی کردن هستند.

خانم گلی دم پنجره درحال رسید گی به گلدان های است وآواز می خواند. تپلی نزدیک مخملی وخال خالی می شود و چشمش به نقاشی مخملی می افتد . از دیدن نقاشی مخملی ذوق کرده و تعریف می کند. تپلی روی مبل می نشیند وتلوزیون را روشن می کند ومشغول تماشای برنامه آشپزی می شود. حنایی وپیشونی سفید درحال جروبحث در مورد تعمیر هدفون رویا هستند.حنایی اصرار می کند که باید نقشه سیم کشی هدفون را روی کاغذبکشد تا پیشونی سفید را قانع کند. حنایی به سمت مخملی می آید تا ازاو مداد بگیرد که نقاشی اورا می بیند وخوشش آمده وتعریف می کند. خال خالی کم کم ازتعریف های دیگران نسبت به نقاشی مخملی عصبی می شود. وازاینکه مورد توجه دیگران قرار نگرفته حسادت می کند.

مخملی نقاشی را کامل می کند و به طرف بالا می برد و با افتخار باصدای بلند تمام شدن نقاشی ش را به بقیه خبر می دهد. همه اورا تشویق می کنند. خال خالی از نقاشی که خودش کشیده خجالت می کشد و یواشکی کاغذ را زیر میز برده و مچاله می کند. خانم گلی به سمت مخملی وخال خالی می آید نقاشی مخملی را از نردیک می بیند وکلی احساساتی شده وتعریف می کند و ازاو می خواهد که نقاشی را به خانم گلی بدهد تا به یخچال آشپزخانه بچسباند. بعد از خال خالی می خواهد که او هم نقاشی ش را نشان دهد ولی خال خالی اذعان می کند که من حوصله نداشتم خودم نقاشی نکشیدم. خانم گلی به آشپزخانه می رود وبرگه نقاشی مخملی را روی یخچال نصب می کند.

زنگ تلفن به صدا درمی آیدو خانم گلی با نازوعشوه می رود که گوشی را جواب بدهد که پیشونی سفید داد می کشد تا خانم گلی دست به گوشی نزند ویادآوری می کند که کسی جز رویا آنها را نمی بیند . درهمان لحظه صدای بسته شدن در حیاط شنیده می شود رویا به خانه می آید. خسته است و سریع به سمت گوشی می رود به گوساله ها اشاره می کند که ساکت باشند بابک پشت خط است. رویا درحال صحبت کردن با بابک به سمت آشپزخانه به سراغ یخچال می رود تا آب بخورد. با دیدن نقاشی مخملی روی یخچال ذوق می کند بابک پشت خط تلفن ازرفتاررویا تعجب می کند. رویا برای توضیح به بابک مجبور به سرهم کردن یک اتفاقی می شود که یعنی از آن ذوق کرده است. تماس تلفنی رویا تمام می شود ومجدد ذوق خود را بیشتر ابراز می کند وتعریف وتمجید می کند وسوال می کند که این نقاشی زیبا را چه کسی کشیده است. صدای رویا فضای اتاق را پر می کند. خال خالی با شنیدن حرفهای رویا بدتر عصبی می شود و به اتاقش می رود. خانم گلی به رویا جواب می دهد. مخملی خوشحال است . رویا از آشپزخانه خارج می شود وبه سمت مخملی می رود تا اورا بیشترتشویق کند که متوجه رفتار ناراحت وعصبانی خال خالی می شود. خال خالی ازجمع خارج می شودبه اتاقش می رود.رویا برای دلجویی به اتاق می رود ولی خال خالی اجازه ورود به اتاق را نمی دهد. بعد از مدتی خال خالی سرش را ازاتاق بیرون می آورد وسرک می کشد . همه جا سوت وکور است. ارام آرام به آشپزخانه می رودونقاشی مخملی را از روی یخچال برداشته وپاره می کند. تا برمی گردد رویا را پشت سرش می بیند. خجالت می کشد. بدون اینکه رویا سوالی بکند خال خالی من ومن می کند تا کارش را توجیه کند. رویا خال خالی رابه اتاقش می برد.نقاشی مخملی را چسب می زند. وخال خالی را آرام می کند ودلیل کارش را می پرسد هرچند رویا چرایی کار خال خالی را می داند. ولی می خواهد از دهان خال خالی بشنود. خال خالی حس حسادت خود را به رویا می گوید واینکه درخانه مورد توجه کسی نیست ومثل مخملی نمی تواند نقاشی بکشد ناراحت است. رویا توضیح می دهد که حسادت هر چه باشدباعث می شود که مااحساس ناراحتی وخشم وحتی نگرانی داشته باشیم واین حس درون همه آدمها هست حتی آدم بزرگ ها، واینکه هرکدام از ما استعدادها وتوانایی های متفاوتی داریم که می توانیم در زمینه های مختلفی بدرخشیم. مثلا استعداد خال خالی در ساخت کاردستی بالاتر از مخملی است و استعداد خوده رویا در زمینه نویسندگی است. خال خالی با حرفهای رویا آرام می شود. رویا به خال خالی پیشنهاد می دهد که بجای حسادت واذیت کردن خودش از مخملی بخواهد که نقاشی کردن را به او یادبدهد. رویا وخال خالی باخنده به سمت اتاق مخملی می روند.